

پوشک‌نویسی و مقامات درسی  
سال مابین علوم انسانی  
**ادبیات داستانی**

- ادبیات داستانی ایران در سال ۱۳۷۵ (۳) / حسن میرعابدینی
- ریچارد براتیگن و صید قزل آلا در آمریکا / هوشیار انصاری فر

### داستان‌های جنگ

اغلب داستان‌های جنگ که به منظوری تبلیغی - آموزشی نوشته شده‌اند طرحی محدود و کلیشه‌ای دارند؛ وقایع آنها به شکلی رخ می‌دهد که تز عقیدتی نویسنده اثبات شود و شخصیت‌ها بی آن که فردیت روانشناختی خاص خود را بیابند، به تیپ‌هایی مبدل می‌شوند که نویسنده آنان را به سمت و سوی مورد نظر خود می‌برد بی آن که چندان به فکر انگیزه‌های فردی‌شان باشد. چنین است که در این گونه رمان‌ها می‌توان «دو الگوی طرحواره» را مشاهده کرد. «یکی از الگوها ساختار رویارویی» است، به این معنا که دو شخصیت مثبت و منفی داستان رویاروی هم قرار می‌گیرند. از این رو در رویی «نوعی کشمکش در اماتیک پدید می‌آید که موجب داستان می‌شود و علاقه خواننده را برای دنبال کردن ماجرا جلب می‌کند. هر چند در اغلب داستان‌ها از آغاز مشخص است که تضاد بین شخصیت‌های مثبت و منفی چگونه حل می‌شود.

«دومین الگوی طرحواره‌ای ساختار نوآموزی» نام دارد و براساس آن، افرادی که هر یک نماینده تیپ خاصی هستند به لحاظ روانی تغییر می‌کنند و از ناآگاهی به آگاهی و از حالت

---

\* - آخرین بخش این مقاله در شماره آینده بخارا چاپ می‌شود. نویسندگانی که در سال ۷۵ مجموعه داستان یا زمانی منتشر کرده‌اند می‌توانند نسخه‌ای از اثرشان را برای بررسی در این صفحه، به نشانی بخارا بفرستند.

انفعال به حالت فعال می‌رسند.<sup>(۱)</sup>

ببینیم برخورد نویسندگان داستان‌های جنگی نوشته شده در سال ۷۵ با الگوهایی که در طرح‌ریزی و شخصیت‌پردازی رمان جنگ شده‌اند، چگونه بوده است.

در زخمه<sup>(۲)</sup> نوشته داوود غفارزادگان، از یک رزمنده - که نابینا شده خواسته‌اند خاطراتش را روی نوار ضبط کند. او به گذشته برمی‌گردد، به ده سال پیش که نوجوان بود و برای تفریح همراه دوستان به کنار رودی می‌رفت که از میان شهر می‌گذرد؛ رودی که قرار است نقشی استعاری در داستان ایفا کند: رود زمانی مادر را با خود برده است و راوی همواره در صدد چیرگی بر آن است. زمانی که راهی جبهه می‌شود حس می‌کند بر رود یا سرنوشت خود - چیره شده است: «آب از درونم جاریست و آب با من یکی شده و همه تلخکامی‌هام را شسته با خود می‌برد.»

نویسنده نخست درنگی دارد روی جاسم - پسرک جنگزده‌ای که خانواده‌اش همراه چند خانواده دیگر در چادرهای کنار رود زندگی می‌کند. به نظر می‌رسد جاسم نقشی در داستان دارد، بخصوص که راوی هنگام آموزش‌های نظامی نیز او را می‌بیند. اما داستان زندگی جاسم و خانواده‌های کنار رود نیمه کاره رها می‌شود و نویسنده به مسائل دیگری می‌پردازد.

خاطرات راوی از جبهه بیان می‌شود، به عنوان امدادگر خدمت می‌کند و وقتی دوست دوران کودکی‌اش از پای درمی‌آید دچار عذاب وجدان می‌شود. به خانه برمی‌گردد. نویسنده داستان را حول زندگی عیسی، برادر راوی و دخترش نگار پیش می‌برد. عیسی کارگر است و داستان می‌نویسد، نگار طی بمباران شهرها سوخته و برای مداوای او ناگزیر به اقامت در روستایی شمالی شده‌اند. راوی که درگیری روحی حادی را از سر می‌گذرانند، به رنج ایوب‌وار عیسی بی‌توجه است. عاقبت به جبهه باز می‌گردد و در عملیاتی زخمی و نابینا می‌شود.

جنگ سرخوشی نوجوانی را از او می‌گیرد و با جلوه‌های گوناگون رنج آشنا می‌کند. اما مؤذنی در نه آبی، نه خاکی شرکت در جنگ را چون تجربه‌ای شاد و پرهیجان تصویر می‌کند.

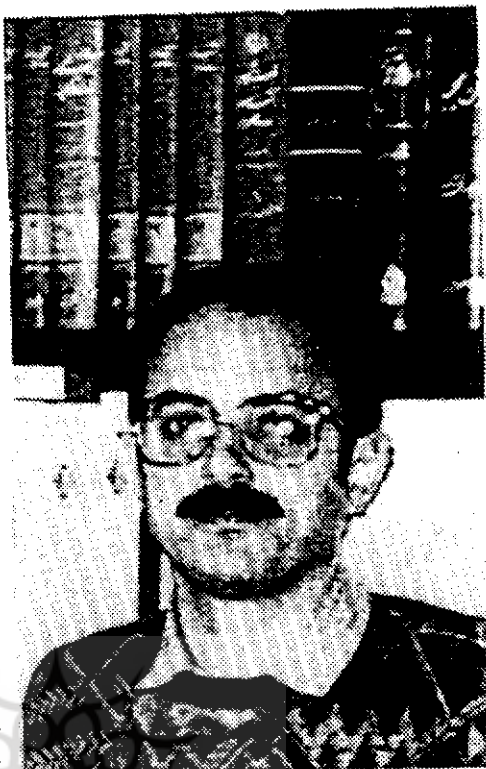
علی مؤذنی: نه آبی، نه خاکی<sup>(۳)</sup>

مؤذنی هم، مثل غفارزادگان، رمان خود را به سفارش «دفتر ادبیات و هنر مقاومت» نوشته است. او از شگردی قدیمی استفاده می‌کند: دفتر خاطرات رزمنده‌ای شهید به دست نویسنده

۱ - سوزان ر. سلیمان در روایت در فیلم داستانی، دیوید بُردول، ترجمه علاءالدین طباطبایی، بنیاد سینمایی فارابی، ۱۳۷۵، جلد دوم، صفحه ۱۹۰.

۲ - زخمه، داوود غفارزادگان، حوزه هنری، ۱۳۷۵، ۱۶۲ صفحه.

۳ - نه آبی، نه خاکی، علی مؤذنی، حوزه هنری، ۱۳۷۵، ۱۹۸ صفحه.



عابدینی

می‌افتد و خواننده حدیث نفس این رزمنده و ندبه‌های او در آرزوی شهادت را می‌خواند. او از عشق زمینی دوری می‌گزیند تا به عشق آسمانی (شهادت) برسد. برای همین هم به جبهه آمده اما آنقدر خود را شیفته می‌نمایاند که کارش نمایشی و غیرصمیمی می‌شود: «دارم می‌گویم، اگر از جبهه، شهادت نصیب من نشود، پدر دنیا را در می‌آورم!»

کتاب که به شکل یادداشت‌های روزانه نوشته شده در چارچوب طرحی رمانی قرار نمی‌گیرد. راوی از مشاهداتش گزارش می‌دهد، از آدم‌هایی می‌گوید که می‌آیند و می‌روند اما چون انگیزه قهرمانی‌هایشان طی کشمکشی داستانی باز نموده نمی‌شود، نقشی در داستان نمی‌یابند. پایان‌بندی داستان نیز قانع‌کننده نیست، انگار راوی تا دم مرگ، تا آن هنگام که گلوله می‌خورد، دارد یادداشت می‌نویسد!

در این نوشته اثری از شیوه خاص داستان‌نویسی مؤذنی دیده نمی‌شود. داستان برای آن که رمانسی حماسی از کار در آید زیادی قهرمان‌گرایانه و پر سر و صدا شده است. ذوق‌زدگی و احساساتی بودن راوی به عینیت مشاهداتش لطمه زده و از باورپذیری آنها کاسته است. گاه نثر به رمانتیسیم قطعه‌های ادبی میل کرده (صفحه ۲۱) و گاه طنز به هزالی و جلافی گراییده (صفحه

غفارزادگان در این داستان برای برخوردی انتقادی با جنگ، ماجرا را از دید طرف مقابل می‌بیند: راوی یک سرباز عراقی است که همراه ستوان فرمانده‌اش برای دیده‌بانی به سنگری در بالای کوه آمده.

او حین حرکت به طرف قله، فرصت اندیشیدن به خود و به جنگ را یافته است. زیبایی‌های طبیعت را در تقابل با زشتی‌های جنگ قرار داده که در جسدهای باد کرده بر روی آب رود نمود می‌یابد و در موش‌هایی که جسدها را می‌خورند. موش‌هایی که دارند از درون او را می‌جویند و کم‌کم استعاره‌ای می‌شوند از فرماندهانی که او را به سوی مرگ رانده‌اند. مکان داستان، کوهستان دور افتاده و منتزع از واقعیت، مکان مناسبی برای اندیشه دربارهٔ مرگ و درگیریِ خونینی است که به نابودی طرفین می‌انجامد.

سرباز و ستوان در سنگر کتابِ فالِ می‌یابند، فالِ می‌گیرند و از طالعمشان باخیر می‌شوند: فردا آنجا نخواهند بود. تقدیر آدمهای داستان را فال رقم می‌زند. با ورود یک افسر اطلاعاتی درگیری‌ها شروع می‌شود و سرباز هر دو آنها را می‌کشد و خود نیز با گزادی که می‌دهد زیر آتش توپخانه از پای درمی‌آید.

بناکردن ساختار داستان براساس پیشگویی فال، دنباله‌روی از گرایش خردستیزانه‌ای است که فضای داستان‌نویسی ایران را گرفته؛ فضایی که عرصهٔ ترکنازی اجنه و پریان است و سرنوشت شخصیت‌هایش را فالگیرها و پیشگویان تعیین می‌کنند نه انگیزه‌های فردی و شرایط و موقعیت اجتماعی آدمها. گزایشی که جز سر در گمی در برابر رمز و راز زندگی، بی‌ثباتی و هراس از آینده است. هم از این روست که آدم‌های گریزان از منطق در جستجوی پناهگاهی به سهل‌الوصول‌ترین شیوه‌ها روی می‌آورند.

\*\*\*

در نه آبی، نه خاکی و زخمه، مثل دیگر داستان‌های جنگ، قهرمان «برتر از دیگر انسان‌ها و محیط خویش است... او قهرمان نوعی رمانس است و اعمالی شگفت‌انگیز انجام می‌دهد.» (۲) هر سه داستان پیشگفته، رمانس محسوب می‌شوند که ژانری فروتر از رمان است، اما محمدرضا کاتب در دوشنبه‌های آبی ماه می‌خواهد قهرمان را در مقام یک انسان معمولی مطرح کند که به خاطر قرار گرفتن در موقعیتی استثنایی اعمالی قهرمانی انجام می‌دهد از این رو به داستان

۱ - فال خون، داوود غفارزادگان، قدیانی، ۱۳۷۵: ۸۸ صفحه.

۲ - نگاه شود به مقاله نخست تحلیل نقد، نورتروپ فرای، ترجمهٔ صالح حسینی، نیلوفر، ۱۳۷۷.

نزدیک‌تر شده است. رمان کاتب از آن رو زنده‌تر است که ضمن آن که قهرمان خود را در حال جنگ با دیگران نشان می‌دهد، به درگیری‌های روحی او با خودش نیز می‌پردازد و تردیدها و آشفتگی‌هایش را نیز از یاد نمی‌برد.

### محمدرضا کاتب: دوشنبه‌های آبی ماه<sup>(۱)</sup>

داستان در پنج فصل می‌گذرد. در هر فصل ضمن روایت آنچه در جبهه می‌گذرد، از دید یکی از همراهان نوری بر جنبه‌ای از شخصیت «بابا» می‌افتد؛ فرمانده لشکری که زخمی مهلک بر شکم دارد، با این حال سوار بر ترک موتور سیکلت ممدو به همه جای جبهه سر می‌زند، درحالی‌که پرستاری همراه با یک کیسه خون و سرم با اوست.

در فصل اول، مهندس (افسر ارشد ارتش) که نظر موافقی با اقدامات بابا ندارد (ساختار رویارویی)، ضمن آشنایی با او متحول می‌شود، آنچنان که پایه پای او می‌ماند و می‌جنگد و شهید می‌شود (ساختار نوآموزی). این روند در مورد رضا بواتی در فصل سوم تکرار می‌شود. به واقع کشمکش دراماتیک داستان تکامل نمی‌یابد، تکرار می‌شود تا وجوه گوناگون شخصیت بابا به نمایش درآید. در همین جا یکی از ضعف‌های عمده داستان رخ می‌نماید و آن تکرار صحنه‌ها و ماجراهای همشکل است. یعنی نویسنده به جای انتخاب لحظه‌های مناسب در رشد داستان و دنبال کردن زمان داستانی، زمان زندگی را پی می‌گیرد و از همه لحظه‌ها می‌نویسد. فاستر می‌گوید: «آنچه داستان می‌کند این است که زندگی را در قالب زمان نقل می‌کند. رمان در مجموع خود - اگر رمان خوبی باشد - باید که حاوی زندگی برحسب ارزش نیز باشد.»<sup>(۲)</sup>

تصویری که کاتب از صحنه‌های جنگ می‌دهد ملموس‌تر و باور کردنی‌تر است. البته آن قطعیت اندیشی درباره قهرمان - که ویژگی رمان‌های جنگ است - تا سه فصل بر کتاب او هم چیره است و تنها در فصل چهارم است که با پرداختن به درونیات بابا، از او شخصیتی رمانی می‌سازد. جنگی که در درون می‌گذرد به جنگی که در بیرون می‌گذرد می‌پیوندد تا لایه‌های ظریف زیرین شخصیت بابا را به نمایش بگذارد: مردی که لشگری را اداره می‌کند ابا دارد از این که به مرخصی برود، زیرا نتوانسته کمترین خواسته‌های همسرش را برآورده سازد. او که بچه‌دار شده و به دلیل مصنوعی بودن پا نتوانسته همسرش را به کوه ببرد به ممدو پند می‌دهد:

«اگه زن گرفتی، یه باریش قول دادی ببریش کوه، حتماً ببرش» و ممدو می‌گوید: «تنها آرزویی که داشت همین بود.» انگار شور و ناآرامی او در صحنه رزم، نشان از جستجوی او به دنبال

۱ - دوشنبه‌های آبی ماه، محمدرضا کاتب، نشر مدیر، ۱۳۷۵، ۲۲۴ صفحه.

۲ - جنبه‌های رمان، فاستر، ترجمه ابراهیم یونسی، امیرکبیر، ۱۳۵۲.



گمشته‌ای در زندگی خصوصی‌اش دارد. تکیه بر انگیزه‌های فردی قهرمان، و نه صرفاً حادثه پردازی‌های نمایشی (مثل صحنه شکار تانک‌ها به وسیله رسول در نه آبی، نه خاکی) به داستان باورپذیری بیشتری می‌دهد. زیرا نویسنده کوشیده است به جای قهرمان پردازی، آدمی با مسئله‌ها، حسرتها و تردیدهای همه آدمیان بیافریند. از این روست که شخصیت داستانش در یاد می‌ماند.

«ادامه دارد»

منتشر شد

## رستم و سهراب

(به روایت اوستا)

تألیف: عمادالدین دولتشاهی

انتشارات خیام - تلفن: ۳۹۲۰۷۳۳

مؤلف در این کتاب که ترجمه‌ای از «فروردین یشت» اوستاست، می‌نویسد: من این ترجمه را با توضیح کامل هر واژه جمع آوری و با تطبیق به زبان و گویش کردی که زبان اولیه اوستاست، ثابت نموده‌ام که این فصل از اوستا درباره «عزاداری رستم بر جنازه سهراب» است. مؤلف در ترجمه و تدوین کتاب سعی فراوان نموده، در ابتدا اصوات و تلفظ هر واژه‌ای را با خطوط اوستائی، لاتینی، کردی، فارسی تعیین و معانی آنها را به سه زبان ذکر شده ترجمه نموده، سپس آن واژه‌های مقطع را به صورت جمله تدوین و با تذکرات و شواهدی که ارائه می‌دهد نظرات خود را مشخص می‌دارد.